بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 13 بهمن 1394.

بحث در مورد ارث زوجه منفرده هست. در جایی که فقط وارث منحصر به زوجه باشد. یک چهارم آن فریضه زوجه است و بحثی در آن نیست. بحث سر سه چهارم باقی مانده است. که آیا این سه چهارم باقی مانده به زوجه داده می شود یا خیر. همچنین قسمت های دیگری از مال را که به زوجه داده نمی شود مثل ارضین و بحث هایی که در مورد ارث زوجه هست که یک سری چیز هایی به زوجه داده نمی شود و امثال اینها. خب آنها هم می تواند در این بحث وارد باشد البته فکر می کنم باید بین شاید این دو تا فرق گذاشت حالا بعد این مطلب را در موردش صحبت می کنیم. ممکن است ما بگوییم در اینجا کل یک چهارم به زوجه داده می شود و این علتی که زائد داده نمی شود به خاطر ورثه دیگر است. ولی جایی که ورث دیگر وجود نداشته باشند، کل آن، حالا این بحث را داشته باشید بعدا در موردش صحبت می کنیم.

حالا بحث این است که به هر حال سه چهارم باقی مانده آیا به زوجه داده می شود یا این وارث ندارد نسبت به این سه چهارم و داخل من لا وارث له است و به امام داده می شود. چند روایت ما داریم که در آن ها تصریح می کنند که لطفه الباقی الینا. مجموعا فکر می کنم پنج روایت یا بیشتر است، جمع روایات را عرض کنیم. روایت هایی که در مورد زوجه منفرد وارد شده است یکی در مورد ابی بصیر هست که البته سند های مختلفی در مورد ابی بصیر بود. مشمعل و محمد بن سکین و علی بن ابی حمزه و وهیب بن حفص، همه از ابی بصیر این مطلب را نقل کرده اند. پس یکی روایت ابی بصیر. دوم روایت محمد بن نعیم صحاف دو تا. محمد بن مسلم سه تا. علی بن مهزیار چهار تا. بله چهار تا روایت. چهار تا روایت داریم که این مضمون در آن وارد شده است. در مقابل اینها از ابی بصیر یک روایتی نقل شده است که آن هم دو تا راوی دارد. یکی ابان بن عثمان از ابی بصیر نقل می کند و یکی ابن مسکان از ابی بصیر نقل می کند که از آن استفاده می شود که تمام مال به زوجه داده می شود. خب حالا این دو دسته روایات را چطوری جمع کنیم؟ مرحوم شیخ طوسی در تهذیب و استبصار، دو وجه ذکر می کنند. و یک وجه را اولی می دانند. یک وجه، وجهی است که مرحوم صدوق ذکر کرده است که روایت هایی که دال بر دادن مال به امام علیه السلام دارد آن را حمل می کنند بر حالت حضور امام علیه السلام. روایت هایی که دال بر این هست که به امام داده نمی شود و به زن داده می شود آن را حمل می کنند به صورتی که امام علیه السلام غائب باشد. خب این یک وجهی است که صدوق کرده است. این یک وجه.

وجه دوم وجهی است که مرحوم شیخ مطرح می کند و این را ترجیح می دهد و آن این است که روایاتی که می گوید به زن داده می شود مراد در صورتی است که زن قریب مرد هم باشد. قوم و خویش باشد.بنابراین آن را حمل به صورت قوم و خویش بودن می کند. خب حالا ببینیم این دو وجه آیا از جهت فنی به اصطلاح قواعد اصولی چه طوری می توانیم این وجه ها را تقریب کنیم. از وجه دومی که مرحوم شیخ ترجیح داده است شروع می کنیم و بعد به وجه اول بر می گردیم که مرحوم صدوق فرموده است. در مورد وجه دوم یک تقریب بدوی هست بر اساس قواعد انقلاب نسبت. ممکن است ما این وجه دوم را تقریب کنیم. آن به این بیان. یک سری روایت، در واقع ما چهار روایت داشتیم که می گفت که کل مال به زن داده نمی شود. این روایت را می گوییم این معارض هست با یک سری روایاتی که می گوید قرابت کل مال را می برد. رابطه این دو روایت عموم و خصوص من وجه است. روایتی که زوجه تمام مال را نمی برد اعم از این هست که قرابت باشد یا قرابت نباشد. آن روایاتی که در مورد قرابات، هم آیه قرآن که عنهم بعضهم اولی لبعض فی کتاب الله و روایات اقتضا می کند که قرابت تمام مال را می برد. جایی که یک شخصی هم مرأه باشد هم قرابت باشد، مجمع این دو تا است. وقتی مجمع این دو تا هستند نسبت به این مورد این ها تعارض می کنند و تعارض که کردند نسبت به این مجمع ما مراجعه می کنیم به دلیلی که می گوید زوجه تمام مال را می برد. آن دلیلی که می گوید زوجه تمام مال را می برد به آن تمسک می کنیم و نتیجه می شود که در زوجه ای که قرابت هست تمام مال به او داده می شود اما زوجه ای که قرابت نیست دلیلی نداریم که تمام مال به او داده شود. وقتی دلیل نداشتیم اصل هم اقتضا می کند که به او داده نشود. زوجه ای که قرابت نیست طبق اصل اقتضا می کند که تمام مال به او داده نشود و وقتی تمام مال به او داده نشد خب به امام منتقل می شود. این تقریب این استدلال.

حالا قبل از اینکه این استدلال را بخواهم بررسی کنم یک نکته ای را عرض کنم و آن این است که ممکن است این اصلی که ما گفتیم که اصل این هست که مال به زوجه داده نشود، بگویید شما این اصل معارض این است که اصل هم این است که به امام داده نشود. دو تا اصل داریم یعنی اصل اینکه سه چهارم باقی مانده قبل از اینکه این بنده خدا بمیرد این سه جهارم باقی مانده نه ملک زوجه بوده است و نه ملک امام علیه السلام بوده است. اصل یعنی استصحاب عدم مالکیت زوجه نسبت به سه چهارم. این سه چهارم در زمان حیات شوهر ملک ورثه نبوده است. ملک این زن نبوده است. ملک امام هم نبوده است. استصحاب عدم مالکیت نسبت به زوجه با استصحاب عدم تملک زوجه نسبت به سه چهارم با استصحاب عدم تملک امام علیه السلام نسبت به سه چهارم معارض هست. بنابراین این چیست که می گویید شما که اصل این هست که آن سه چهارم به زوجه رد نشود. خب در همین کلمات آقایان هم مکرر این مطلب هست که دلیل عدم رد به زوجه را اصل می گیرند. خب اصل هم استصحاب است و این استصحاب معارض هست با استصحاب عدم مالکیت امام نسبت به این سه چهارم. ولی این اشکال وارد نیست. توضیح ذلک اینکه ما در مورد امام علیه السلام یک قانون داریم که امام وارث من لا وارث له است. و مراد از وارث من لا وارث له فقط آن جایی نیست که شخص وارث نداشته باشد انحلالی است. اگر قسمتی از مال را هم وارثی در موردش وجود نداشته باشد نسبت به آن قسمت هم من لا وارث له اطلاق می شود. بنابراین نسبت به یک چهارم خب زوجه وارث هست. اما نسبت به سه چهارم نمی دانیم که این زوجه وارث است یا نیست استصحاب عدم وارثیت زوجه نسبت به این سه چهارم موضوع من لا وارث له را نسبت به سه چهارم منقح می کند. و با تنقیح موضوع دیگر مجالی به استصحاب حکمی نیست. یعنی استصحابی که نسبت به سایر ورثه هستند در موضوع استصحاب نسبت به امام هست. ببینید به طور کلی اصلی که تنقیح موضوع می کند، این اصل ولو اصل غیر محرز باشد به اصطلاح، مثلا اصاله البرائه. این اصل نسبت به اصل حکمی مقدم است. اصل موضوعی نسبت به اصل حکمی مقدم است. اصلی که عدم وارثیت زوجه نسبت به سه چهارم را اثبات می کند، این اصل نسبت به اصلی که امام علیه السلام وارث نیست جنبه موضوعی دارد چون در موضوع وارثیت امام من لا وارث له اخذ شده است. این اصل موضوع را منقح می کند پس بنابراین دیگر اینجا مجرای اصل عدم وارثیت امام علیه السلام پیش نمی آید دیگر.

سوال: .. من لا وارث له، آن کسی که یک وارث را ولو بعضی هایش... در بقیه اش ... در بقیه اش تکلیف معلوم نیست.

پاسخ: جنبه انحلالی فهمیده می شود.

سوال: فهمیده می شود نه حرف این است که ...

پاسخ: ببینید هر قسمت از مال

سوال: قسمت از مال که معلوم نیست که وارث ندارد.

پاسخ: اصل آن را تثبیت می کند.

سوال: ... قسمت باقی مانده وارث دارد یا وارث ندارد..

پاسخ: دقت نمی کنید استصحاب آن را ثابت می کند. استصحاب منقح موضوع است دیگر. استصحاب منقح موضوع بر استصحاب حکمی مقدم است. بحث این است دیگر. حالا چرا استصحاب موضوعی بر استصحاب حکمی مقدم است سر جای خودش. ما بحث اصولی نمی خواهیم اینجا بکنیم. در اصول در جای خودش منقح شده است که استصحابی که بر موضوع جاری می شود بر استصحاب حکمی مقدم است آن حالا در جای خودش که در اصول منقح شده است. بنابراین استصحاب عدم مالکیت مرأه نسبت به سه چهارم، منقح موضوع استصحاب عدم مالکیت هست و آن می گوید بنابراین امام علیه السلام مالک است.

سول: یعنی عنوان من لا وارث له صدق می کند؟

پاسخ: بله با این استصحاب عنوان من لا وارث له تحقق پیدا می کند. آن بحث کلی اینکه استصحاب موضوعی مقدم است بر استصحاب حکمی ورود د ارد حکومت دارد نمی دانم عرفا مقدم است آنها خیلی تقریبات و بحث های مفصلی دارد نمی خواهم وارد آن بحث ها شوم.

خب بنابراین اصل این که اصل این است که به زوجه نرسد و به امام علیه السلام برسد این بحثی در آن نیست.

سوال: این که از استصحاب... عنوان من لا وارث له اثبات می شود، من لا وارث له با وارث له ضدین است و وجودی است این ...

پاسخ: موضوع آن اصل است دیگر. ببینید استصحابی که من به اصطلاح، چه می فرمایید وجودی است؟ من نمی فهمم وجودی

سوال: در وارث له هست یا...

پاسخ: وقتی شرعا می گوییم این وارث ندارد یعنی من لا وارث له است.

سوال: من لا وارث له اثر شرعی آن است؟

پاسخ: اثر شرعی من لا وارث له این هست که امام علیه السلام ببرد دیگر. اصل می گوید من لا وارث له. استصحاب من لا وارث له را داریم می گوییم.

سوال:...

پاسخ: استصحاب خود من لا وارث له را داریم می گوییم چیز دیگری نمی گوییم.

سوال: نه خب لا وارث له قبلا نمی دانستیم...

پاسخ: خب استصحاب کردیم یعنی لا وارث له. لا وارث له موضوع می شود برای آن.

این بحثش روشن است این ابهامی در این بحث نیست همچنان که در کلمات آقایان هم متکرر می گویند که اصل عدم رد به زوجه است و امثال اینها. خب اما اصل خود تقریب.

سوال: حالت سابقه مشکل ندارد؟

پاسخ: نه حالت سابقه ندارد قبلا که وارث نداشته است و حالا هم وارث ندارد دیگر ولو به جهت چیز آن مشکلی نیست قبلا وارث نداشته است الآن هم ندارد دیگر.

سوال: قبلا موضوع نداشته

پاسخ: ولو قبلا موضوع نداشته باشد آن مشکلی نیست.

سوال: عدم وارثیت را .. استصحاب..

پاسخ: یعنی خود زن. این زنی که هست یک زمان وارث نبوده است موقعی که شوهرش زنده بوده است حالا نمی دانیم وارث هست یا نیست.

سوال: این نمی شود استصحاب باید واسطه بخورد.

پاسخ: نه واسطه نمی خورد. این زن قبلا وارث شوهرش نبوده است و بعد از مرگ شوهر نمی دانیم وارثش است یا نیست.

سوال: استصحاب نقیضه باید بگیریم که این ...

پاسخ: نه آن خیلی چیز مهمی نیست.

سوال: نمی شود استصحاب کرد یعنی مرد قبلا هم لا وارث له...

پاسخ: نه دیگر آنها مهم نیست. این مقدار بگویید این ها مهم نیست.

از این جهت این اصل بحث تمام است ولی اصل این تقریبی که ما مطرح می کردیم، آن تقریب از چند جهت اشکال دارد. یک جهت مطلب این هست که شما آمدید و گفتید که یک روایتی داریم که می گوید که زوجه منفرد تمام مال را نمی برد. این را آمدید مقایسه کردید با روایتی که گفته است قرابت تمام مال را می برد. بعد اول تکلیف اینها را روشن کردید و بعد اینها را با تعارض اینها را ساقط کردید بعد رفتید آن روایتی که می گوید زوجه منفرد تمام مال را می برد آن را، طرف معارضه قرار ندادید و بعدا رفتید مراجعه کردید به آن روایتی که می گوید زوجه منفرده تمام مال را نمی برد. آن را طرف معارضه قرار ندادید در حالی که چه و جهی دارد که اول این دو را با هم مقایسه کنید؟ ما دو دسته روایات دیگر هم داریم که نسبتشان تباین است. یک دسته می گوید که زوجه منفرده تمام مال را به ارث می برد و یک عده می گوید که زوجه منفرد تمام مال را به ارث نمی برد. شما اول دو دسته روایتی که رابطه شان عموم و خصوص من وجه است سنجیده اید و بعد رفته اید نتیجه گیری این ها را آن یکی را مرجع قرار دادید. وجهی ندارد که این ها را از جهت نسبت سنجی مقدم بر او بدارید. آن قاعده انقلاب نسبت هم که می گویند در جایی هست که این دو تا به نحو عموم و خصوص من وجه نباشد و به نحو عموم و خصوص مطلق باشد. به خصوص تقریب دوم حالا عرض می کنم قاعده انقلاب نسبت هم اگر کسی قبول داشته باشد اینجا دیگر وجهی ندارد انقلاب نسبت را قائل شود. تطبیق نادرستی نسبت به انقلاب نسبت اینجا شده است. این یک نکته. نکته دوم نکته ای هست که اینکه شما آمدید بین این روایتی که می گوید زوجه منفرد تمام مال را نمی برد با روایتی که می گوید قرابت تمام مال را می برد، بین این دو تا تعارض انداختید. تعارض به عموم و خصوص من وجه. اصل این مطلب نادرست است. روایتی که می گوید زوجه منفرد تمام مال را نمی برد، من حیث زوجیه ناظر است. آن می گوید زوجیت اقتضای ارث تمام مال را ندارد. اما اینکه یک عنوان دیگری عارض شود و آن عنوان اقتضای ارث تمام مال را ندارد این به آن ناظر نیست. این ناظر به عدم اقتضاء زوجیت نسبت به ارث تمام مال است. می گوید ارث تمام مال زوجیت یک همچین اقتضایی ندارد. اصلا با همدیگر تناقض ندارند که آن بحث های تعارض و عموم و خصوص من وجه را پایش را وسط کشیدید. این تقریب، تقریب خیلی ضعیفی است و به خاطر همین هم اصلا ذکر نکرده اند آقایان و من دارم ذکر می کنم. تقریبی که معمولا آقایان ذکر کرده اند تقریب دیگری است که خود شیخ هم این تقریب را ذکر کرده است. آن این است که باز با قانون انقلاب نسبت پیش رفته اند ولی یک تقریب فنی تر و دقیق تر. آن این است که درست است ما دو دسته روایات داریم. یک دسته روایات می گوید که زوجه منفرد، تمام مال به او می رسد و یک دسته روایات می گوید که زوجه منفرد تمام مال به او نمی رسد. یک روایت سومی هم داریم که آن روایت به منزله شاهد جمع هست حالا تعبیر بکنیم. من شاهد جمع را به کار نمی برد حالا شیخ شاهد جمع به کار برده است ولی به اصطلاح متأخرین روی مبنای انقلاب نسبت این روایت سوم مشکل تعارض آن دو دسته روایات را حل می کند. آن روایت چیست؟ روایت محمد بن قاسم بن فضیل بن یسار البصری هست. این روایت در اشارات این باب در جامع الاحادیث هست در باب 36 ابواب المیراث آنجا خود روایت کامل نقل شده است. سندش این است

احمد بن محمد بن عیسی عن البرقی عن محمد بن قاسم بن الفضیل بن الیسار البصری.

آن برقی که احمد بن محمد بن عیسی از او نقل می کند، محمد بن خالد برقی است که بحث وثاقتش هم قبلا صحبت کردیم که ثقه است و تعبیر نجاشی که در موردش ضعیف فی الحدیث منافاتی با توثیق شیخ طوسی نسبت به محمد بن خالد برقی ندارد. خب محمد بن قاسم بن الفضیل بن یسار هم که توثیق صریح دارد. روایت صحیحه است.

**قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا ع- عَنْ رَجُلٍ مَاتَ وَ تَرَكَ امْرَأَةً قَرَابَةً لَيْسَ لَهُ قَرَابَةٌ غَيْرُهَا**

یک زنی هست که آن زن قرابت هست. قوم و خویش است.

**لَيْسَ لَهُ قَرَابَةٌ غَيْرُهَا قَالَ يُدْفَعُ الْمَالُ كُلُّهُ إِلَيْهَا**

می گوید تمام مال به او داده می شود. خب این روایت نسبت به چهار روایتی که ما داریم، آن چهار تا روایت گفته بود تمام مال به زن داده نمی شود. این روایت اخص مطلق هست نسبت به روایتی که می گوید تمام مال به زوجه داده نمی شود. می گوید اگر امرأه قرابت باشد، تمام مال به او داده می شود. این اخص مطلق که نسبت به او بود او را تخصیص می زند. او که تخصیص خورد، بعد از تخصیص آن اختصاص پیدا می کند به امرأه که قرابت نیست. امرأه که قرابت نیست تخصیص می زند آن روایتی که گفته است که به امرأه داده می شود. اختصاص پیدا می کند به امرأه که قرابت باشد. این نتیجه انقلاب نسبت است. خب مثل فرض کنید یک دلیل داریم که می گوید اکرم العلماء یک دلیل دیگر هست می گوید لا تکرم العلماء. یک دلیل سومی هم داشته باشیم که می گوید العلماء العدول واجب الاکرام، مفهوم هم ند اشته باشد اگر مفهوم داشته باشد از بحث خارج است. مثلا کسی سوال می کند آیا عالم عادل را اکرام کنم؟ امام علیه السلام می فرماید که اکرمه. این در سوال سائل باشد که هیچگونه مفهومی نداشته باشد. خب اینجا اکرم العلماء العدول، اخص مطلق هست نسبت به لا تکرم العلماء. لا تکرم العلماء را تخصیص می زند مراد می شود لا تکرم العالم بغیر العادل. عالم غیر عادل که دلیل ما شد نسبت به اکرم العلماء اخص مطلق می شود. این اکرم العلماء را تخصیص می زند تخصیص پیدا می کند به اکرم العلماء العدول. نتیجه بحث این می شود تفصیل بین عالم عادل و عالم غیر عادل. در ما نحن فیه هم این شکلی می شود. تفصیل بین مرأه ای که قرابت باشد که تمام مال به او می رسد و مرأه که قرابت نباشد که تمام مال به او نمی رسد. خب این تقریبی که اینجا وجود دارد.

اینجا چند مرحله بحث وجود دارد. از زاویه های مختلف این تقریب ناتمام است. یک مطلب این هست که اصلا اینکه شما گفتید که این روایتی که می گوید امرأه ای که قرابت هست، این را نسبت به آن روایتی که گفته است امرأه تمام مال به او داده نمی شود تعارض بین اینها انداختید به اخص مطلق و اینها، اصلا تعارض ندارند که آن همان در تقریب اول عرض کردم آن روایتی که می گوید امرأه، تمام مال به او نمی دهند، یعنی عنوان مرأه بودن اقتضا ندارد که مال را به او بدهند. حالا یک امرأه ای یک جهت دیگر برایش باشد و از جهت دیگر تمام مال را ببرد اصلا با هم منافات ندارند. اصلا منافات بدوی هم ندارند دو چیز مختلف هستند. بنابراین اینکه این را اخص مطلق تصور کنیم و به عنوان اخص مطلق آن را تخصیص بزنیم این مطلب صحیح نیست. اصل بحث انقلاب نسبت اینکه اصلا صحیح است یا نیست خودش بحث مبنایی دارد. من علی فرض اینکه ما مبنای انقلاب نسبت را بپذیریم می خواهم بحث کنم. خود آن که آیا انقلاب نسبت درست است یا نیست خیلی بحث دارد. بحث های جدی که آیا باید ملاحظه نسبت را قبل از تخصیص یک دلیل با دلیل سوم کرد یا ملاحظه نسبت را بعد از تخصیص باید ملاحظه کرد و تخصیص نسبت را دگرگون می کند یا نمی کند خب آن بحث های کبروی مفصلی در اصول دارد. حالا با فرض پذیرش آن مبانی انقلاب نسبت دا رم بحث را دنبال می کنم. خب اصل اشکال اول این تقریب این هست که اینکه شما دلیل روایت محمد بن قاسم بن فضیل بن یسار را مخصص روایت های آن که می گوید مرأه ارث نمی برد کل ارث را نمی برد قرار دادید اصلا این دو تا با هم دیگر تنافی ندارند که یکی دیگری را تخصیص بزند. این یک نکته. نکته دوم که نکته خیلی مهمی است که این در تقریب اول هم این اشکال بود ولی من گذاشتم اینجا این اشکال را ذکر کنم. ببینید در بحث اطلاق و تقیید یا عام و خاص. اگر نتیجه اطلاق و تقیید، مثال های معروف اطلاق و تقیید را من می گویم. مثلا یک دلیل می گوید که اکرم العالم. دلیل دوم می گوید اکرم العالم العادل. اکرم العالم ظاهرش این است که عالم تمام الموضوع هست. ما با دلیلی که می گوید اکرم العالم العادل، این دلیل را مقید می کنیم عادل را که ظهور در تمام الموضوع داریم از تمام الموضوع بودن می اندازیم و جزء موضوعش می کنیم خب اشکال ندارد خوب است. ولی اگر یک جایی نتیجه این تقیید یا تخصیص، این فرقی ندارد که تقیید باشد یا تخصیص باشد، نتیجه این تقیید یا تخصیص این باشد که آن شیئی که در موضوع دلیل اخذ شده است لا جزئا و لا کلا اصلا در حکم دخالت نداشته باشد به دلیل اینکه آن قیدی که ما می خواهیم بزنیم، آن قید تمام الموضوع خودش باشد. فرض کنید حالا این مثال را بزنم. یک دلیل داریم می گوید اکرم السادات. یک دلیل دیگری وجود داشته باشد که می گوید سادات مثلا ساداتی که عادل هستند این را احترامشان لازم است. مفهوم نداشته باشد ها مثلا یکی سوال می کند که فلانی سید هست و عادل هست چه کارش کنم می گوید که احترامش کن. آیا ما می توانیم با این دلیل دوم اکرم السادات را تخصیص بزنیم به سید عادل در جایی که ما دلیل سومی داریم که اصلا عادل مطلقا وجوب احترام دارد. سید باشد یا نباشد وجوب احترام داشته باشد. اگر دلیل سومی داشته باشیم که سادات مطلقا وجوب احترام دارد. پاسخ مطلب این است که دیگر نمی شود. اگر گفتید که سادات عادل واجب الاکرام هستند و مراد از روایتی که گفته است سادات را احترام کنید قید عدالت زده اید. عدالت که خودش تمام الموضوع است. این معنایش لغویت قید سادات هست. سادات دیگر از جزء الموضوع بودن هم اگر بخواهد بیفتد که دیگر نمی شود. اینجا دیگر نمی شود این بحث اطلاق و تقیید و تخصیص و اینها هیچ کدامشان پیش نمی آید. تقیید یا تخصیص نباید منجر به این بشود که موضوعی که در دلیل اخذ شده است، از دخالت در حکم کلا ساقط شود. و الا این صحیح نیست. تقیید یا تخصیص.

سوال: ... فرمودید اکرم السادات فرمودید اکرم السادات العادل، این خودش اصلا چطوری می تواند آن را تخصیص بزند؟..

پاسخ: حالا من بحث های چیز را نمی خواهم بکنم. بحث های اینکه چطوری، اکرم،

سوال:...

پاسخ: نه، حالا فرض های چیزی دارم می خواهم بگویم حالا فرض کنید که اگر یکی از اینها را منفی در نظر بگیرید. جاهل را. سادات غیر چیز را. حالا اگر به آن نحو تعبیر کنید. در نتیجه حالا من این بحث هم در مورد این نکته که می گویم،

سوال: شبیه همان فرمایش آقای خوئی است که در بحث فضله پرنده ها....

پاسخ: حالا آن اجازه بدهید یک نکته ای عرض کنم.

این بحثی که اینجا عرض کردم هم در جایی که دو تا دلیل را که با هم می سنجیم رابطه شان عموم و خصوص مطلق باشد جاری است و هم در جایی که دو تا دلیل عموم و خصوص من وجه باشد، اگر دو تا دلیل، یکی از دلیل ها اگر آن مجمع الدلیلین از یکی از دلیل ها بخواهد خارج شود، به لغویت بیانجامد ولی نسبت به دیگری به لغویت نیانجامد اینجا هم عموم و خصوص من وجه به منزله عموم و خصوص مطلق پیدا می کنند و آن در آنجا دخالت دارد. حالا این مثال سادات را من حالا بیشتر مقدمه بود برای مثال عموم و خصوص من وجه می خواستم بزنم. ببینید یک دلیل مثلا گفته است که اکرم السادات. یک دلیل دیگر گفته است که لا تکرم الفساق. اگر ما این دو تا دلیل را آن قدر جامعش را، قدر جامعش را دلیلی که گفته است اکرم السادات و لا تکرم الفساق، در سید فاسق اینها تعارض دارند دیگر. اگر سید فاسق را از تحت اکرم السادات خارج کنیم معنایش چه می شود؟ می گوید اکرم السادات العدول. اگر دلیل سوم داشته باشیم که عدول مطلقا احترامشان لازم است. سادات کانوا عن غیر سادات. با این دلیل سوم تخصیص اکرم السادات، به سادات عدول لغو می شود. نتیجه این می شود که اکرم السادات نسبت به سادات فساق ظهورش قطعی می شود. در نتیجه ما رابطه بین اکرم السادات با لا تکرم الفساق به منزله عموم و خصوص مطلق می شود. اینجا ما باید آن مجمع را بدهیم به اکرم السادات و از تحت لا تکرم الفساق خارج کنیم. که نتیجه این مطلب می شود لا تکرم الفساق این می شود که فاسقی که گفته اند احترام نکن فاسق های معمولی است و الا اگر فاسق سید باشد آن سیادتش باعث می شود که ولو فاسق هم باشد احترامش لازم باشد. یک همچین چیزی فرضی است حالا مثال های فرضی را دارم مطرح می کنم. چون مثال قشنگی است برای تفهیم این مطلب. این مطلب این است که روی این مثال دارم تطبیق می کنم. بنابراین، حالا این مقدمه را داشته باشید، بیاییم در ما نحن فیه. هم در آن بحث قبلی که ما داشتیم، تقریب اولی که داشتیم همین اشکال مطرح بود و هم در تقریب دوم که تقریب اصلی تر هست این اشکال می آید. در آن تقریب این بود که یک دلیل گفته است که امرأه تمام مال به او داده نمی شود. از یک طرف دیگر ما گفته ایم که امرأه ای که قرابت هست تمام مال به او داده می شود. خب شما این دو را تخصیص زدید و گفتید که مراد این هست که امرأه ای که قرابت هست، این امرأه ای که قرابت هست، این مجمع این دو عنوان هست. امرأه ای که قرابت هست اینها نسبت به امرأه ای که قرابت هست با هم دیگر تزاحم دارند. امرأه ای که قرابت هست را با هم دیگر تزاحم که داشتد این دو تا دلیل،

سوال: ... یعنی در حقیقت... این می شود که زن که قرابت هست تمامیت به او داده می شود..

پاسخ: آن طبیعتا بعد از اینکه چیز می شود نتیجه کلی این بحث این می شود که زنی که قرابت هست تمام مال داده می شود بنابراین امرأیت خصوصیت ندارد دیگر. معنایش این هست که امرأه بودن خصوصیت ندارد بنابراین آن دلیلی که گفته است به زن همه مال داده می شود آن دلیل لغویت پیش می آید. ان معنایش این است امرأه بودن امرأه، روایت ابن مسکان عن ابی بصیر و ابان بن عثمان عن ابی بصیر که گفته بودند به امرأه تمام مال داده می شود آن لغو میشود. به اصطلاح نتیجه این جمع عرفی که ما کردیم این می شد که لغویت پیش می آید. عین همین در بحث ما هم پیش می آید. این نتیجه کلی حالا چه به تقریب اول و چه به تقریب شما می خواهید نتیجه این را بگیرید که روایت ابان بن عثمان عن ابی بصیر و روایت ابن مسکان عن ابی بصیر را بگویید مراد امرأه ای هست که قرابت هست. بنابراین امرأه بدنش خصوصیت ندارد. چون قرابت تمام العله هست دیگر. تمام العله برای ارث کامل بردن قرابت بودن است. و این لغویت عنوان امرأه بودن پیش می آید. خب این هم اشکال دوم به این تقریب. اشکال سوم به این تقریب نیازمند به یک مقدمه ای هست که این را فردا توضیح می دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد